

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

هماهنگی جلال و جمال الهی

قال أمير المؤمنين علي (عليه السلام) : « عقول النساء في جمالهنّ و جمال الرجال في عقولهم »^۱.
هر موجودی مظهر نامی از نام های الهی است ، زیرا خلقت که از اوصاف فعلی خداست ، نه از اوصاف ذاتی وی ، عبارت است از تجلّی خالق در چهره مخلوق های گوناگون ؛ چنان که حضرت امیرمؤمنین (علیه السلام) فرموده است : « الحمد لله المتجلّی لخلقه بخلقه ... »^۲. عنوان تجلّی از لطیف ترین تعبیرهای عرفانی است که قرآن و عترت از آن یاد کرده ند و سالکان دورانیش و درون بین را به خود جذب نموده است ، چون سائلک محبّ بیش از باحث متفکّر ، از نشانه مقصود آگاه بوده و از آن لذت می برد و هرگز به شنیدن بانگ جرس کاروان کوی حق بسنده نمی کند ، بلکه می کوشد تا « از علم به عین آرد و از گوش به آغوش » .
تجلّی حق چون مقول به تشکیک است ، مراتب گوناگونی دارد که برخی از آنها مایه فرو ریختن کوه استوار که خود نگهدار و راسی زمین است

^۱ - امالی صدوق ، ص ۲۲۸.

^۲ - نهج البلاغه ، خطبه ۱۰۸.

می باشد؛ (... فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعْقًا ...)؛^۱ چون پروردگار موسی بر کوه جلوه نمود، آن را ریزریز ساخت و موسی بی هوش بر زمین افتاد، و بعضی از آنها پایه برپایی پاشکستگان بوده و آنها را از حضيض ذلت به ذروه عزت می رساند؛ چنان که رفع مستضعفان و وضع مستکبران^۲، هر دو بر این اساس است.

تشکیکی که در درجات تجلی مشهود است، به مراتب ظهور برمی گردد که عرفان با آن تأمین می شود، نه مراتب وجود که حکمت متعالیه بر آن اساس تنظیم می گردد، زیرا جهان آفرینش با همه شئون گوناگون خویش، کمتر از آن است که در اصل هستی سهیم بوده و در آن همتای خدای بی همتای خود باشد؛ پس شدت و ضعف آن در ظهور و نمود است، نه در وجود و بود.

تجلی حق گاهی مایه موت است و زمانی پایه حیات؛ چنان که فرشته مرگ، مانند ملک زندگی، هر دو تجلی خدایند که یکی هنگام جان دادن به زنده ها ظهور می کند و دیگری هنگام جان یافتن از آنها؛ لذا حضرت امام سجاد (علیه السلام) جریان قبض روح انسان توسط حضرت عزرائیل (علیه السلام) را به عنوان تجلی فرشته مرگ از پرده های غیب یاد کرده و چنین می فرماید: «... وَ تَجَلَّى مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِهَا مِنْ حُجْبِ الْغُيُوبِ ...»^۳؛ از این رهگذر، اماتة حق تجلی او است؛ چنان که احیای وی تجلی او است.

مناسب ترین تعبیر از جهان امکان، همان عبارت آیت، به معنای علامت و نشانه است که فرهنگ غنی و قوی قرآن با آن همراه است و چون هر موجود امکانی به تمام ذات و صفت و فعل خود نشانه خدای بی نشان است، پس از خود چیزی ندارد، زیرا در آن حال حاجب می بود نه آیت؛ برای آنکه هیچ مستقلی غیر خود را نشان نمی دهد؛ چه اینکه پندار استقلال نیز پرده شهود است و نمی گذارد خدای متجلی را مشاهده نمود؛ با اینکه به هر سمت و سوی که

^۱ - سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

^۲ - مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.

^۳ - صحیفه سجادیه، دعای ۴۲.

بنگرید ، چهره فیض خدا آشکار است ؛ (... فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ ...)^۱ ؛ به هر سو رو کنید ، آنجا روی خداست ، ولی انسان مُختال و مُتوهم که در پرده پندار خودبینی یا دیگربینی به سر می برد ، از دیدار حق محروم است.

چون خداوند بسیط الحقیقه است و هیچ گونه کثرت و تعدد در او راه ندارد ؛ لذا اوصاف ذاتی وی عین ذات او بوده ، چنان که عین هم اند ؛ بنابراین ، اسمای حسنای او همگی آیت همان ذات یگانه و یکتا است ؛ یعنی هر اسمی همه کمال های ذاتی و وصفی و فعلی را به همراه دارد و تفاوت نام های الهی ، گذشته از محیط و محاط بودن و صرف نظر از تقسیم های دیگر ، فقط در ظهور و خفای کمال هاست ؛ یعنی هر اسمی واجد تمام کمال های الهی بوده و مظهر همه آنها است ، لیکن در ظهور و خفای آن کمال ها بین اسما اختلاف است ؛ بنابراین مظهر هر نامی کمال های اسامی دیگر را داراست ؛ گرچه فعلاً کمال های مزبور در او ظهور ندارد.

جلال و جمال که از اسمای الهی اند ، مظاهر گوناگون دارند ، ولی چون جلال حق در جمال وی نهفته است و جمال وی در جلال او مستور است ،

چیزی که مظهر جلال الهی است ، خود واجد جمال حق بوده و چیزی که مظهر جمال خداست ، خویش دارای جلال الهی خواهد بود ؛ نمونه بارز استتار جمال در کسوت جلال را می توان از آیات قصاص و دفاع استنباط نمود ؛ یعنی حکم قصاص ، اعدام ، اِماتة ، خونریزی ، قهر ، انتقام ، غضب ، سلطه ، استیلا ، چیرگی و مانند آن که از مظاهر جلال و جنود ویژه آن به شمار می روند ، احیا ، صیانت دم ، مهر ، تشفی ، خشنودی و نظایر آن را که از مظاهر جمال و سپاهیان خاص آن شمرده می شوند ، به همراه دارد ؛ چنان که خداوند صاحب جلال و جمال چنین می فرماید : (وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ...)^۲ ؛ یعنی این اعدام ظاهری احیا را در درون خود داشته و مانع از بین بردن ظالمانه دیگران است ، و این مرگ فردی ، حیات جمعی جامعه را تأمین می نماید و این قهر زودگذر ، مهر مستمر را

^۱ - سوره بقره ، آیه ۱۱۵ .

^۲ - سوره بقره ، آیه ۱۷۹ .

به دنبال دارد و ... ؛ چنان که درباره دفاع مقدّس و پیکار در برابر مهاجم بیگانگان نیز می فرماید : (**یا**
أیها الذین امنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم ...) ؛ ^۱ ای کسانی که ایمان آورده اید ،
چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می بخشد ، آنان را اجابت کنید.
این آیه در سیاق آیات قتال و دفاع نازل شده است و برای دفع توهم کسانی که مرگ در راه خدا را
نابودی دانسته و جهاد و دفاع را زوال می پنداشتند ، سند گویایی است و عصاره مضمون آن این است
که جنگ در برابر زور و قیام در قبال قهر و اقدام در صحنه نبرد با باطل ، گرچه مظهر جلال الهی
است ، لیکن صلح با حق و تسلیم در برابر قسط و عدل ، و تأمین

^۱ - سوره انفال ، آیه ۲۴.

حیات خود و دیگران را که همگی از مظاهر جمال خدا به شمار می آیند ، به همراه دارد ؛ البته تمام دستورهای آسمانی حیات بخش بوده و حیات بخشی ، اختصاصی به جهاد و دفاع ندارد ، لیکن آیه مزبور در جریان جنگ با باطل و ایثار و نثار در راه حق نازل شده است که هنگام بسیج نیرو به صحنه پیکار می فرماید : پذیرش دعوت منادیان دفاع ، زندگی شما را تثبیت می نماید ؛ چنان که بعد از قیام و اقدام و جهاد و اجتهاد و حضور در صحنه ستم ستیزی و نیل به مقام شامخ شهادت می فرماید : (**و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً بل أحياء عند ربهم يرزقون**) ؛ ^۱ هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده ند ، مرده میندار ، بلکه زنده ند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند . پس دفاع که مظهر جلال خداست ، عامل تضمین کننده حیات فردی و جمعی و ضامن زندگی سالم دنیا و آخرت خواهد بود ، و این همان استتار جمال در جامه جلال و اشمال کسوت جلال بر هسته مرکزی جمال است .

توجه به این نکته لازم است که هماهنگی قهر و مهر ، و همبستگی جلال و جمال ، اختصاصی به مسائل یاد شده ، از قبیل قصاص و دفاع ندارد ، بلکه در سراسر شریعت نهفته و در سراسر شئون آن مشهود است ؛ به طوری که هر ارادتی در کراهت نهفته است و هر اشتیاقی در انزجار مستتر است ؛ لذا گاهی می فرماید : (**كتب عليكم القتال و هو كره لكم و عسى أن تکرهوا شيئاً و هو خير لكم ...**) ؛ ^۲ یعنی قتال که ظاهراً شرّ شمرده می شود و مایه کراهت است ، خیر را در درون خود دارد و پایه ارادت شما خواهد بود و در مسائل

^۱ - سوره آل عمران ، آیه ۱۶۹ .

^۲ - سوره بقره ، آیه ۲۱۶ .

خانوادگی نیز تحمل برخی از مصائب اخلاقی، ظاهراً شرّ به شمار می آید، لیکن خیر بی شمار را که همان تحکیم خانواده و حراست از کیان آن است، در درون خود خواهد داشت؛ چنان که می فرماید: (**... فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا**)^۱.

خلاصه آنکه تکلیف الهی گرچه با کلفت و رنج همراه است و خود نشانه جلال خداوند است، لیکن درون آن جز تشریف که آیت جمال خداست، نخواهد بود؛ لذا هر مکلفی مشرف خواهد شد و این کلفت و رنج زودگذر امثال دستوره‌های الهی، شرف پایدار را به ارمغان خواهد آورد.

از این رهگذر، قرآن کریم بعد از دستور وضو و غسل و تیمم می فرماید: خداوند می خواهد شما را تطهیر کند؛ یعنی این تکلیف ظاهری، تطهیر معنوی که جمال دل را تضمین می نماید، به همراه دارد: (**... ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج و لكن يريد ليُطهركم و لیتم نعمته عليكم لعلكم تشكرون**)^۲؛ خدا نمی خواهد بر شما تنگ بگیرد، لیکن می خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند؛ باشد که سپاس او بدارید.

چنان که زکات مال، ظاهراً مایه نفاق و نقصان آن است، لیکن درون آن نموّ و رشد تعبیه شده است: (**يمحق الله الربا ويربي الصدقات ...**)^۳؛ خدا از برکت ربا می کاهد و بر صدقات می افزاید؛ (**... و ما اتيتم من زكوة تريدون وجه الله فأولئك هم المضعفون**)^۴؛ آنچه از زکات می دهید و

^۱ - سوره نساء، آیه ۱۹.

^۲ - سوره مائده، آیه ۶.

^۳ - سوره بقره، آیه ۲۷۶.

^۴ - سوره روم، آیه ۳۹.

خشنودی خدا را بدان خواستارید ، پس آنان فزونی یافتگان اند.

شاهد استتار جمال در کسوت جلال ، همان است که بهشت در درون رنج ها و دشواری های سیر و سلوک و صبر و استواری جهاد اصغر و اوسط و اکبر جا گرفته است : « حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ » ؛ همان طور که جلال در درون برخی از جمال ها واقع شده است : « حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ » ، زیرا شهوت ها و لذت ها و نشاطها و نظایر آن مظاهر جمال اند و اگر تعدیل نشوند و از مرز حلال بگذرند و جنبه حیوانی محض بگیرند ، در درون خود ، قهر خدا را به همراه دارند.

مهم ترین نمونه اختفای جمال در چهره جلال ، و بهترین شاهد نهان بودن جمال در جامه جلال ، و استتار مهر در کسوت قهر ، تبیین وضع دوزخ یا عذاب های دردناک دیگر است ؛ چنان که در سوره الرحمن که برای یادآوری نعمت های ویژه الهی نازل شده و مکرراً از همه مکلفان اعتراف طلب می نماید و راه هر گونه تکذیبی را برای آنها مسدود می کند ، دوزخ و شعله های گدازنده آن ، به عنوان نعمت های خاص الهی اعلام شده و از همگان اقرار گرفته می شود که تکذیب آنها روا نیست و نمی توان اصل وجود آنها و همچنین نعمت بودن آنها را دروغ دانست ؛ (**هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمَجْرِمُونَ * يَطُوفُونَ فِيهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ اَنْ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**) ؛ ^۱ این است همان جهنمی که تبه کاران آن را دروغ می خوانند ؛ میان آتش و میان آب جوشان سرگردان باشند.

همان طور که عذاب دوزخ هماهنگی جلال و جمال را به همراه دارد ،

^۱ - سوره الرحمن ، آیات ۴۳ - ۴۵.

عذاب استیصال و تدمیر دنیا نیز پیام هماهنگی قهر و مهر و هموردی نعمت و نعمت را به همراه دارد؛ چنان که می فرماید: (**و انه هو ربّ الشعری * و انه اهلک عاداً الأولى * و ثمود فما ابقی * و قوم نوح من قبل انهم كانوا هم اظلم و اظغى * و الموءتفکة أهوی * فغشّیها ما غشّی * فبأی الاء ربّک تتمازی**)؛^۱ و هم او است پروردگار ستاره شعری، و هم او است که عاد قدیم را و ثمود را هلاک کرد و چیزی باقی نگذاشت و پیش تر از آنها قوم نوح را، زیرا آنان ستمگرتر و سرکش تر بودند، و شهرهای موءتفکه را فرو افکند، پس پوشاند بر آن شهرها آنچه پوشاند؛ پس به کدام یک از نعمت های پروردگارت تردید روا می داری؟

در این آیات، سرنگونی طاغیان و براندازی نظام طغوی و تعدی را از آلا و نعمت های الهی شمرده و هیچ گونه مریه و شک در آن را روا نمی داند؛ گرچه انکار نعمت های خدا و کفران آنها کیفری چون کیفر اقوام یاد شده دارد، لیکن ظاهر آیه های مزبور آن است که براندازی نظام ظلم بر اساس مهر الهی به محرومان است؛ یعنی آن مهر و جمال در جامه قهر و جلال ظهور کرد، و رفع محرومان با وضع مستکبران در آمیخت، تا کوثر صبر و شکیبایی بر تکاثر بَطْر و اشر پیروز آید. این امتزاج قهر و مهر، در هر موجودی، برابر با سعه وجود آن موجود ظهور دارد؛ یعنی در موجودهای مجرد تام قوی تر از موجودهای مُستکفی است و در موجود مُستکفی نیرومندتر از موجودهای ناقص است و در ذات اقدس خداوند که فوق تمام است، به کمال محض می رسد.

^۱ - سوره نجم، آیات ۴۹ - ۵۵.

نشأه کثرت و منطقه ماده، چون ظهور جمعی آن کم است، هماهنگی و اتحاد این دو وصف جمال و جلال محسوس نیست، بلکه چنان می نماید که برخی فقط مظهر قهر بی مهرند و بعضی مدار مهر بی قهرند، لیکن برهان و عرفان، حاکمان بر حسّند و نقص احساس را با تحلیل مفهومی یا تجلیل شهودی ترمیم می نمایند، زیرا ممکن نیست چیزی آیت حق تعالی باشد، ولی همه اوصاف او را ارائه ندهد؛ البته در نحوه آیت بودن و کیفیت ارائه، بین آنها تمایز برقرار است.

انسان کامل از آن جهت که جامع همه کمال های امکانی است، چون مظهر تمام اسما است، این هماهنگی را بهتر از دیگر موجودها ارائه می دهد؛ لذا رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در جریان جنگ احد با تحمل همه رنج ها، پیشنهاد نفرین به آنها را ردّ کرد و فرمود: «لَمْ أُبْعَثْ لِعَانًا بَلْ بُعِثْتُ دَاعِيًا وَرَحْمَةً اللّٰهُمَّ اهد قومی فانهم لا يعلمون»؛^۱ یعنی من به منظور لعن مبعوث نشدم، بلکه برای دعوت به حق و نشر رحمت به بعثت رسیده ام. سپس در نیایش خود چنین گفت: بار الها! قوم مرا راهنمایی فرما، زیرا آنان نادانند.

این آمیختگی قهر و مهر را هجر جمیل می نامند؛ چنان که حضرتش بدان مأمور بود: (و اصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرًا جمیلًا)؛^۲ و بر آنچه می گویند شکبیا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش، فاصله بگیر؛ همان طور که اصل وظیفه در برابر دستور الهی همانا صبر جمیل است: (فاصبر صبرًا جمیلًا)؛^۳ پس صبر کن صبری نیکو.

^۱ - تفسیر ثعلبی، ج ۲، ص ۱۰۴.

^۲ - سوره مزمل، آیه ۱۰.

^۳ - سوره معارج، آیه ۵.

نمودار این امتزاج میمون را می توان در قصّه یعقوب مبتلا به هجران یوسف (علیه السلام) و بی مهری فرزندان خویش مشاهده نمود ؛ چنان که قرآن می فرماید : **(... بل سوئلت لکم أنفسکم أمراً فصبر جمیل و الله المستعان ...)** ؛ ^۱ بلکه نفس شما کاری را برای شما آراسته است ، پس صبر نیکو (راه چاره است) و خدا یاری ده است .

ظرفیت انسان کامل توان هماهنگی این دو صفت برجسته را داشته و در مسائل کلی و جزئی ، توازن آنها را حفظ می نماید ؛ لذا به همان نسبت که در مسائل سیاسی و نظامی و مباحث فرهنگی ، جلال قهر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) با جمال مهرش آمیخته بود که **(و ما خلقنا السموات و الأرض و ما بینهما الاّ بالحقّ و انّ الساعة غ تیه فاصفح الصّفح الجمیل)** ؛ ^۲ و ما آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است ، جز به حق نیافریده ایم و یقیناً قیامت فرا می رسد ؛ پس به خوبی صرف نظر کن .

در مسائل جزئی خانوادگی نیز پیوند آنها را حفظ می نمود ؛ چنان که بدان مأموریت یافته بود : **(... فتعالین امتّعکن و اسرّحکن سراحاً جمیلاً)** ؛ ^۳ بیایید تا مهرتان را بدهم و خوش و خرم رهایتان کنم . چون عصاره اخلاق انسان کامل ، همانا قرآن کریم است و هر دو از یک جایگاه رفیع تجلی کرده اند ، با این تفاوت که یکی ارسال شد و دیگری انزال ، و یکی در صحابت دیگری فرود آمد ؛ یعنی قرآن در معیّت انسان کامل نازل

^۱ - سوره یوسف ، آیه ۱۸ .

^۲ - سوره حجر ، آیه ۸۵ .

^۳ - سوره احزاب ، آیه ۲۸ .

شد ، نه آنکه انسان کامل در معیت قرآن رسالت یافته باشد ؛ (... و اتبعوا النور الذی أنزل معه ...) ؛
۱ پیروی کنید نوری را که با او نازل شده است.

لذا قرآن نیز جامع جمال و جلال الهی بوده ، قهر و مهر را هماهنگ کرده ست ؛ چنان که خداوند قرآن را هم به عنوان داروی شفابخش و زداینده دردها معرفی کرد ، و هم به عنوان زاینده درد و عامل خسارت ؛ (و نزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین إلاّ خساراً) ؛^۲ و ما آنچه را برای مومنان شفا و رحمت است ، از قرآن نازل می کنیم و ستمگران را جز زیان نمی افزاید. البته تبیین جامعیت قرآن نسبت به شفا و رحمت از یک سو ، و خسارت و تبار از سوی دیگر ، و نیز نسبت به هدایت و راهنمایی از یک سمت و اضلال و گمراه کردن از سمت دیگر که در کریمه (... یُضِلُّ به کثیراً ویهدی به کثیراً و ما یُضِلُّ به إلاّ الفسقین) ؛^۳ بسیاری را با آن مثل های قرآنی گمراه ، و بسیاری را با آن راهنمایی می کند ، و جز فاسقان را با آن گمراه نمی کند ، آمده ست ، با تأمل در خود آیات یاد شده ، روشن می گردد ، زیرا در هر دو آیه ، تعلیل حکم بر وصف ، مشعر به علیّت آن وصف است ؛ یعنی در آیه اول ، وصف ظلم و در آیه دوم صفت فسق ، دلیل آن است که ظالم و فاسق ، همچون بیماری است که در دستگاه گوارش او آسیبی پدید آید و توان هضم میوه شاداب و شیرین را نداشته باشد و در برابر آن ، به جای پذیرش عکس العمل نشان می دهد و در نتیجه ، بیماریش افزون می گردد ، و گرنه اصل

۱- سوره اعراف ، آیه ۱۵۷.

۲- سوره اسراء ، آیه ۸۲.

۳- سوره بقره ، آیه ۲۶.

بیماری از قرآن نخواهد بود؛ چنان که اصل ضلالت و خسارت نیز از اوصاف سلبی قرآن بوده و از ساحت قدس آن دور است، ولی همین اضلال عارضی و خسارت ثانوی که مظهر قهر خداست، با آن هدایت ابتدایی و مستمر ذاتی و اصلی و نیز با آن شفای مستمر هماهنگ خواهد بود.

آفرینش از نظر قرآن کریم، با جمال و زیبایی آمیخته است؛ هم جمال و زیبایی نفسی، و هم جمال و زیبایی نسبی؛ خواه در قلمرو موجودهای مادی و خواه در منطقه موجودهای مجرد و معنوی.

استنباط جمال و زیبایی نفسی هر موجود در حد ذات خویش، خواه ماده و خواه مجرد، از انضمام دو آیه قرآن حاصل می شود.

یکم. آیه (**اللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ...**)^۱ است که دلالت دارد، هر چیزی غیر خدا، مخلوق ذات اقدس خداوند است، خواه مجرد باشد و خواه مادی، خواه از ذوات باشد خواه از اوصاف.

دوم. آیه (**الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ...**)^۲ است که دلالت دارد، هر چیزی را که خداوند آفرید، جمیل و زیبا خلق کرد و هیچ گونه نقص و عیب نفسی در متن هستی یافت نمی شود؛ چه در نشأه ماده و چه در منطقه مجرد، و نیز هم در قلمرو ذوات اشیا و هم در نشأه اوصاف آنها.

استظهار جمال و زیبایی نسبی برخی از موجودات نسبت به بعضی از موجودات دیگر نیز از بررسی چند مورد به دست می آید؛ یکی آیه (**إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا ...**)^۳؛ یعنی ما آنچه در روی زمین قرار دارد، از

^۱ - سوره زمر، آیه ۶۲.

^۲ - سوره سجده، آیه ۷.

^۳ - سوره کهف، آیه ۷.

مناظر طبیعی ، به عنوان زینت زمین قرار داده و کره ارض را بدان مزین نمودیم ، و دیگری آیه (**إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ**)^۱ ؛ یعنی ما فضای بالا را با ستاره های روشن زینت دادیم.

از این آیات زینت و جمال نسبی موجودات مادی نسبت به یکدیگر معلوم می شود و از آیه (**... حَبِّبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ ...**)^۲ ؛ خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل های شما زینت داد ، و کفر و فسق و معصیت را در نظرتان ناخوشایند ساخت ، چنین برمی آید که خداوند ایمان را محبوب دل ها قرار داده و آن را زیور جان آدمیان ساخته است ، و چون روح انسانی مجرد است نه مادی ، و ایمان نیز امری است معنوی نه مادی ، این امر معنوی ، یعنی ایمان ، مایه جمال و زیبایی آن امر مجرد ، یعنی جان انسانی شده است ؛ البته تمایز زیبایی تکوینی از اعتباری ، و امتیاز جمال رحمانی از زینت شیطانی ، مبسوطاً در قرآن کریم بیان شده است.

تقسیم جمال به مادی و معنوی که در قرآن کریم آمده است ، در سخنان صاحبان ولایت و مفسران اصیل آن نیز وارد شده است ؛ چنان که در کلمات حضرت امیرمؤمنین علی (علیه السلام) آمده است :

« **الجمال الظاهر حسن الصورة** »^۳ ؛ زیبایی ظاهر نیکویی صورت است. « **حسن النية جمال السرائر** »^۴ ؛ نیت نیکو

۱ - سوره صافات ، آیه ۶.

۲ - سوره حجرات ، آیه ۷.

۳ - شرح غرر الحکم ، ج ۱ ، ص ۳۱۳.

۴ - همان ، ج ۳ ، ص ۳۸۲.

زیبایی درونی است.

ترغیب به جمال و تشویق به کار جمیل ، در زبان قرآن و عترت مشهود است ؛ چنان که خداوند ضمن برشمردن منافع اقتصادی دآمداری ، به بهره برداری از جمال آن اشاره کرده و می فرماید : **(و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسرحون)** ؛^۱ یعنی برای شما زیبایی است ؛ در کیفیت بازگشت شبانگهی گوسفندان از چراگاه ، و نیز در نحوه رها کردن آنها در بامداد به سوی چراگاه.

در سخنان حضرت علی (علیه السلام) چنین آمده است که مردان با تقوا در عبادت خاشع و در عین فاقه و حاجت متجمل اند ،^۲ و در توصیه به کُمیل چنین می فرماید : **« ... معرفة العلم دین یدان به ، به یکسب الإنسان الطّاعة فی حیاته و جمیل الأحداث بعد وفاته ... »**.^۳

دانش ندوزی ، تنها آیینی است که باید به آن پایبند بود ؛ به وسیله آن هر کس در حیات خود راه اطاعت پیماید و برای پس از مرگش ذکر خیری به جای گذارد ؛ **« التّجمل من أخلاق المؤمنین »**^۴ ؛ آرایش از اخلاق مؤمنان است.

این تجمل که از اوصاف مردان با ایمان است ، شامل هر دو قسم جمال خواهد بود ؛ گرچه نسبت به جمال و زیبایی معنوی شمول بیشتری دارد ؛ لذا حضرت علی (علیه السلام) به فرزندش حضرت حسن (علیه السلام) چنین می فرماید : **« ... فلتکن مسألک فیما یبقی لک جماله وینفی عنک وباله فالمال لایبقی لک و لا تبقی »**

^۱ - سوره نحل ، آیه ۶.

^۲ - نهج البلاغه ، خطبه ۱۹۳.

^۳ - همان ، حکمت ۱۴۷.

^۴ - شرح غرر الحکم ، ج ۱ ، ص ۳۰۷.

له ...»^۱؛ یعنی خواست تو در کوشش ها و نیایش ها ، چیزی باشد که جمال آن بدون وبال برای تو بماند ، زیرا مال برای تو نمی ماند و تو نیز برای او نمی مانی ؛ پس جمال انسان در همان معارف و فضایل خواهد بود.

چون در مطالب یاد شده ، فرقی بین زن و مرد نیست ، زیرا محور همه آنها انسان است و خصوصیت ذکورت و انوئت در حقیقت انسان و ایمان و مانند آن تأثیری ندارد ، می توان از حدیث شریف علوی که فرمود : « **عقول النساء فی جمالهنّ و جمال الرجال فی عقولهم** »^۲ ، معنای دستوری فهمید ، نه معنای وصفی ؛ یعنی منظور آن نباشد که حدیث شریف در صدد وصف دو صنف از انسان باشد که عقل زن در جمال او خلاصه می شود ، تا جنبه نکوهش داشته باشد و جمال مرد در عقل او تعبیه شده است ، تا عنوان ستایش بگیرد ؛ بلکه ممکن است معنای آن دستور یا وصف سازنده باشد ، نه وصف قدح و نکوهش ؛ یعنی زن موظف است و یا می تواند عقل و اندیشه انسانی خویش را در ظرافت عاطفه و زیبایی گفتار و رفتار و کیفیت محاوره و مناظره و نحوه برخورد و حکایت و نظایر آن ارائه دهد ؛ چنان که مرد موظف است و می تواند هنر خود را در اندیشه انسانی و تفکّر عقلانی خویش متجلی سازد ؛ مثلاً زن باید بتواند قداست همسر حضرت ابراهیم (علیه السلام) و کیفیت برخورد او با فرشته ها و نحوه شنیدن بشارت مادر شدن و حالت تعجب و ابراز انفعال نمودن ظریفانه را که در آیه (**فأقبلت امرأته فی صرة فصکت وجهها و قالت عجوز عقیم**)^۳ ؛ و زنش با فریادی سر رسید و بر چهره خود زد و گفت : زنی

^۱ - نهج البلاغه ، نامه ۳۱ .

^۲ - امالی صدوق ، ص ۲۲۸ .

^۳ - سوره ذاریات ، آیه ۲۹ .

پیر نازا؟! و آیه (و امرأته قائمۃً فضحکت فبشرنہا باسحق و من وراء اسحق یعقوب)^۱؛ و زن او ایستاده بود، خندید؛ پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم، اشاره شده است، متجلی سازد؛ در صورتی که هرگز این ظرایف هنری که تمثل عین ظرایف عقلی است، میسور مردان هنرمند نخواهد بود؛ چنان که زن تحصیل کرده و آگاه به معارف شهادت و ایشار و نثار، توان آن را دارد که در نقش مادر مهربان، فرزندش را تشویق به جهاد و در بدرقه او هنگام عزیمت، عقل ظریف را در جامه هنر ظریف ارائه دهد، یا هنگام استقبال فرزند نستوهش که از میدان رزم، پیروزمندانه برگشت، اندیشه وزین عقلی را در لباس زیبای شوق و انتظار و نظایر آن نشان دهد؛ چنان که مردان هنرمند توان مقابل آن را دارند که هنرهای ظریف را در جامه عقل ظریف حکایت کنند.

خلاصه آنکه زن باید ظرایف حکمت را در ظرایف هنر ارائه دهد و مرد باید ظرایف هنر را در ظرایف حکمت جلوه گر کند؛ یعنی جلال زن در جمال او نهفته است و جمال مرد در جلال او تجلی می یابد و این توزیع کار، نه نکوهشی برای زن است و نه ستایشی برای مرد؛ بلکه رهنمود و دستور عملی هر یک از آنها است، تا هر کس به کار خاص خویش مأمور باشد و در صورت امثال دستور مخصوص خود، درخور ستایش گردد و در صورت تمرّد از آن، مستحق نکوهش شود.

پس تفاوت زن و مرد در نحوه ارائه اندیشه های درست ظهور می نماید؛ و گرنه زن نیز چون مرد شایستگی فراگیری علوم و معارف را داشته و بایسته

^۱ - سوره هود، آیه ۷۱.

تقدیر و ثناست ؛ چه اینکه مرد شایسته ارائه هنرهای ظریف بوده و بایسته ستایش و تقدیر است.

لازم به ذکر است که احکام و اوصاف صنف زن ، از دو دیدگاه قابل مطالعه و بر دو قسم است :

قسم یکم. راجع به اصل زن بودن او است که هیچ گونه تفاوتی در طی قرون و اعصار به آنها رخ نمی دهد ؛ مانند لزوم حجاب و عفاف و صدها حکم عبادی و غیر عبادی که مخصوص زن است و هرگز دگرگون نخواهد شد ، و بین افراد زن هم هیچ فرقی در آن جهت مشترک زنان نیست.

قسم دوم. ناظر به کیفیت تربیت و نحوه محیط پرورش آن است که اگر در پرتو تعلیم صحیح و تربیت وزین پرورش یابند و چون مردان بیندیشند و چون رجال تعقل و تدبیر داشته باشند ، تمایزی از این جهت با مردها ندارند و اگر گاهی تفاوت یافت شود ، همانند تمایزی است که بین خود مردها مشهود است ؛ مثلاً اگر زنان مستعداً به حوزه ها و دانشگاه های علمی راه یابند و همانند طلاب و دانشجویان مرد ، به فراگیری علوم و معارف الهی بپردازند ، و از لحاظ جهان بینی و انسان شناسی و دنیاشناسی و آخرت شناسی و سایر مسائل اسلامی ، در دروس مشترک بین محصلین حوزه ، آگاهی کامل یابند و نحوه تعلیم و تبلیغ دینی آنان ، چون رجال مذهبی باشد ؛ چه اینکه گروهی فعلاً به برکت انقلاب اسلامی این چنین اند ، آیا باز هم می توان گفت روایاتی که در نکوهش زنان آمده و احادیثی که در پرهیز از مشورت با آنها وارد شده و ادله ای که در نارسایی عقول آنان رسیده ، اطلاق دارد و هیچ گونه انصرافی نسبت به زنان دانشمند و محققان از این صنف ندارد و همچون قسم اول ،

موضوع همه آن ادله ذات زن از حیث زن بودن است ؟

مثلاً گفته های حضرت علی (علیه السلام) در بیان وهن عقول زنان که فرمود : « ... یا أشباه الرجال و لا رجال ، حلوم الأطفال و عقول ربّات الحجال ... » ؛^۱ ای مرد گونه های نامرد ! با آرزوهای کودکانه ! و اندیشه زنان پرده نشین ! « ... ایّاک و مشاورة النساء فان رأیهنّ إلى أفنّ و عزمهنّ إلى وهن ... » ؛^۲ پرهیز از مشورت با زنان که رأی آنان ناقص و تصمیم آنان سست است ، هیچ گونه انصرافی از زنان محقق و دانشمند ندارد ؟

آیا می توان گفت که عقل آنان در بخش عقل نظری ، چون زن هستند و تنها به خاطر انوثر بدن آنها ، همتای عقل کودکان است و اراده و تصمیم و عزم آنها در بخش عقل عملی سست و ناپایدار است ؟ و یا آنکه این تعبیرها به لحاظ غلبه خارجی است که منشأ آن دور نگه داشتن این صنف گرانقدر از تعلیم ، و محروم نگه داشتن این گروه توانمند از تربیت صحیح است که اگر شرایط درست برای فراگیری آنها در صحنه تعلیم و تربیت فراهم شود ، حتماً غلبه بر عکس خواهد شد و یا لااقل غلبه ای در کار نیست تا منشأ نکوهش گردد.

خلاصه آنکه وهن عزم ، چون مسئله حجاب و عفاف ، از احکام قسم اول نخواهد بود. هوشمندی و نبوغ برخی از زنان ، سابقه دیرین داشته و سبقت آنان در موعظت پذیری نسبت به مردها شواهد تاریخی دارد.

وقتی اسلام به عنوان دین جدید در جاهلیت دامنه دار حجاز جلوه کرد ،

^۱ - نهج البلاغه ، خطبه ۲۷.

^۲ - همان ، نامه ۳۱.

تشخیص حقانیت آن از نظر عقل نظری ، محتاج هوشمندی والا و پذیرش آن از جهت عقل عملی ، نیازمند عزمی فولادین بوده است ، تا هرگونه خطر را تحمل نماید ؛ لذا کسی که در آن شرایط پیش از دیگران مسلمان می شد ، از برجستگی خاص برخوردار بوده و همین سبقت ، از فضایل او به شمار می رفت ، چون تنها سبق زمانی یا مکانی نبوده است که معیار ارزش جوهری نباشد ، بلکه سبق رتبی و مکانتی بود که مدار ارج گوهر ذات خواهد بود ؛ چنان که سبق اسلام حضرت علی (علیه السلام) از فضایل رسمی آن حضرت به شمار می رود.

از این رهگذر ، می توان به هوشمندی و نبوغ زنانی پی برد که قبل از همسران خود ، دین حنیف اسلام را پذیرفته و حقانیت آن را با استدلال تشخیص داده و در پرتو عزم استوار به آن ایمان آورده اند ، در حالی که مردان فراوانی ، نه تنها از پذیرش آن استنکاف داشته و در حقانیت آن تردید داشتند ، بلکه برای اطفای نور آن سعی بلیغ می نمودند ؛ گرچه طرفی نمی بستند.

مالک بن انس (۱۷۹ - ۹۵ ه . ق) در موطأ خود چنین نقل می کند که عده ای از زنان ، در حالی اسلام آورده بودند که شوهران آنها کافر بوده ند ؛ مانند دختر ولید بن مغیره که همسر صفوان بن أمیه بود و قبل از شوهرش مسلمان شد و نیز أمّ حکیم ، دختر حارث بن هشام که شوهرش عکرمه بن بی جهل بود ، پیش از همسرش اسلام آورد.^۱

جامعه انسانی نیازمند علل و عواملی است تا گرایش و صفای ضمیر بین افراد آن تأمین شود و صرف قوانین و مقررات سیاسی ، نظامی ، اقتصادی و ...

^۱ - موطأ ، کتاب نکاح ، ص ۳۷۰ - ۳۷۱.

کافی نیست و از طرف دیگر ، جامعه بزرگ بشری را جوامع کوچک خانوادگی می سازند ؛ یعنی اعضای خانواده های متعدد عامل تحقق مجتمع رسمی خواهند بود ، و مادامی که سبب رأفت و گرایش در بین اعضای خانواده پدید نیاید ، هنگام تشکّل مجتمع رسمی نیز هرگز بین آحاد آن ، صفای ضمیر و روح تعاون و پیوند دوستی برقرار نخواهد شد ، و مهم ترین عاملی که بین افراد خانواده ، رأفت و گذشت و ایثار را زنده می کند ، تجلّی روح مادر در بین اعضای خانواده است ، زیرا پدر ، گرچه به عنوان (**الرّجال قوّمون علی النّساء**)^۱ ، عهده دار کارهای اداری و اجرایی جامعه کوچک ، یعنی خانواده است ، لیکن اساس خانواده که بر مهر و وفا و پیوند پی ریزی شده است ، به عهده مادر است ، زیرا مادر مبدأ پیدایش و پرورش فرزندی است که هر کدام به دیگری وابسته اند.

افرادی که از یک زن متولّد می شوند ، همانند میوه های یک درخت نیستند که روح ایثار انسانی در سطح گیاه ظهور نکند ، و یا مانند بچه های یک حیوان ماده نخواهند بود که فاقد تعاون انسانی بوده و پیوند خاص بشری در آنها جلوه نکند ، بلکه فرزندان متولّد شده از یک زن ، خواه بدون فاصله و خواه با فاصله ، نسبت به یکدیگر رؤف و مهربان بوده و پیوند فطری خود را در پرتو تعالیم دینی شکوفا می نمایند ، و در مکتب دین ، حفظ این پیوند و فراموش نکردن آن از واجب های مهم به شمار آمده ، و اگر کسی این پیوند فطری و دینی را قطع نماید ، از رحمت ویژه الهی محروم خواهد شد ، زیرا صله رحم از چیزهایی است که خداوند به آن امر فرموده و درباره قاطعان چیزی که باید

^۱ - سوره نساء ، آیه ۳۴.

وصل شود ، لعن و نفرین الهی وعده داده شده است ؛ (**الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ**) ؛ ^۱ آنانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند ، و آنچه را خدا به پیوستن آن امر نموده ، می گسلند و در زمین به فساد می پردازند ، آنانند که زیانکاراند. (**وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ**) ؛ ^۲ آنانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه خدا به پیوستن آن امر نموده ، می گسلند ، و در زمین به فساد می پردازند ، آنانند که بر آنان لعنت است و بدفرجامی آن دنیا است.

شاید سرّ اینکه افساد در زمین ، در کنار قطع چیزی که وصل آن لازم است ، ذکر شده ، این باشد که افرادی که در خانواده های اصیل دینی رشد کرده و قانون صله رحم و حفظ پیوند اعضا را ادراک کرده و عمل نموده ند ، وقتی وارد اجتماع رسمی شدند ، دست به افساد در زمین نمی زنند ، زیرا با روح پیوند و ایثار ، گام به جامعه نهاده ند ، ولی کسانی که از خانواده های غیر دینی برخاسته اند ، چون اصل پیوند فطری بین اعضا ، در اثر رعایت نکردن قانون صله رحم و لزوم ایثار و تعاون و ... فراموش شده است ؛ لذا با ورودشان به جامعه رسمی ، پدیده های توحش و تنمّر نیز ظهور خواهد کرد. خلاصه آنکه قانون صله رحم اصل مهمی است که جامعه کوچک را درست تربیت کرده و زمینه شکوفایی جوامع بزرگ را فراهم می نماید ، و صله

^۱ - سوره بقره ، آیه ۲۷.

^۲ - سوره رعد ، آیه ۲۵.

رحم اصل حاکم بر ارحام و محارم و وابستگان خانوادگی است ، و منشأ همه این رحامت ها و وابستگی ها ، همانا پیدایش همه اعضا از یک رحم است و آن رحم که مبدأ تکوّن اعضای به هم پیوسته است ، جزو زن بوده و در حقیقت مقام والای زن است که پایه گذار قانون ارحام و صله رحم و محرمیت و ... است.

نتیجه آنکه مهره اصلی خانواده و رحامت را زن به عهده دارد ؛ گرچه مرد مسئول کارهای اجرایی و تأمین هزینه های زندگی و مانند آن است.

از این رهگذر ، قرآن کریم ضمن توصیه انسان به گرامی داشتن پدر و مادر ، زحمات مادر را که به زایمان و شیردادن است و منشأ اصلی آنها رحم است ، یادآور می شود : **(وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا ...)** ؛^۱ و انسان را نسبت به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم ؛ مادرش با تحمل رنج به او باردار شد و با رنج او را به دنیا آورد و بار برداشتن و از شیر گرفتنش سی ماه است. **(... حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ ...)** ؛^۲ مادرش به او باردار شد ، سستی بر روی سستی و از شیر باز گرفتنش در دو سال است.

و نیز حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) در رساله حقوق که لزوم رعایت حقوق ارحام را به مقدار پیوستگی و قرابت نسبت به رحم بیان فرموده ، اولین حق را در نظام خانوادگی به مادر داده ؛ آن گاه از حق پدر سخن به میان آورده و چنین فرموده است : **« ... وَحَقُّوْا رَحِمَكُم كَثِيْرَةً مَّتَّصِلَةً بِقَدْرِ اتِّصَالِ الرَّحْمِ »**

^۱ - سوره احقاف ، آیه ۱۵.

^۲ - سوره لقمان ، آیه ۱۴.

فی القرباة فأوجبها عليك حقُّ أمِّك ثمَّ حقُّ أبیک ثمَّ حقُّ ولدک ثمَّ حقُّ أخیک ثمَّ الأقرب فالأقرب »^۱.

عنایت به این نکته لازم است که نقش زن ، نه تنها ایجاد رابطه رحامت بین اعضای نسبی یک خانواده است ، بلکه سهم آن در ایجاد پیوند رحمی بین وابستگان سببی نیز قابل انکار نیست ، زیرا در اسلام ، وابستگان سببی ، همانند پیوستگان نسبی ، از رحامت خاص برخوردارند و قانون مصاهرت مقررات فراوانی را به همراه دارد ؛ چنان که از خطبه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلّم) در مراسم عقد زناشویی حضرت امیرمؤمنین علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه زهراً چنین استفاده می شود که مصاهره و دامادی ، ملحق به نسب بوده و عروس و داماد به منزله فرزندان دو خانواده محسوب شده و اعضای دو خانواده ، مخصوصاً پدران و مادران ، به منزله افراد یک خانواده به حساب خواهند آمد و این قانون که از خطبه رسول اکرم و نیز از خطبه عقد زناشویی حضرت جواد (علیه السلام) توسط حضرت امام رضا (علیه السلام)^۲ استفاده شده ، از آیه (هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً ...)^۳ ؛ و اوست که از آب بشری آفرید و او را دارای خویشاوندی نسبی و دامادی قرار داد ، استنباط می شود.

از اینجا وارد مطلب مهم می شویم ، و آن روشن شدن نقش زن در ایجاد ارتباط بین مرد ، به عنوان پدر و بین افرادی که بعداً متولد می شوند ، به عنوان فرزندان ؛ یعنی زن اولاً مرد را جذب کرده و رأفت و عاطفت را محور ارتباط با

^۱ - تحف العقول ، ص ۲۵۵ ، رساله حقوق امام سجّاد (علیه السلام).

^۲ - بحار الانوار ، ج ۱۰۰ ، صص ۲۶۴ و ۲۶۷.

^۳ - سوره فرقان ، آیه ۵۴.

او قرار می دهد ، سپس به کمک همان عنصر آرام و فرد رئوف و مطمئن ، خانواده آرام و ارحام مهربان را تشکیل می دهد. اگر این مسئله مُستدلّ شود ، معلوم خواهد شد که اصالت خانواده به عهده زن است و پایه اصیل تأسیس حوزه رحامت و تشکیل حکومت مهر و رأفت ، همانا زن خواهد بود که اولاً مرد اجنبی را رحم می کند ، ثانیاً با تکثیر نسل ، دو خانواده را در اثر مصاهره به هم مرتبط می نماید ، ثالثاً در اثر رضاع ، افراد بیگانه را محرم نموده و پیوند رضاعی را چون پیوند مصاهره به رابطه رحامت نزدیک می نماید.

و اینک اصل مطلب :

آیا خلقت زن و آفرینش مرد از دو گوهر مستقل و دو مبدأ قابلی جداگانه است ، تا هر کدام دارای آثار خاص و لوازم مخصوص باشد ؛ مانند دو گوهر که از دو کان منحاز ظهور می کنند و جنس هر کدام غیر از جنس دیگری است ، و یا آنکه هر دو از یک گوهرند و هیچ امتیازی بین آنها از لحاظ گوهر وجودی نیست ، مگر به اوصاف کسبی و اخلاق تحصیلی و ... ، و یا آنکه مرد بالاصاله از یک گوهر خاص خلق شده ، سپس زن از زوائد مبدأ ، تابع مرد ، به طور متفرع بر آن آفریده شده است ، و یا به عکس ، یعنی زن بالاصاله از یک گوهر معین آفریده شده ، سپس مرد از زوائد مبدأ ، تابع زن ، به طور طفیلی و فرع وی فرآورده شده است ؟

احتمال اول جایگاهی در تفسیر و شواهد قرآنی و مانند آن ندارد ؛ چنان که احتمال چهارم نیز فاقد هرگونه شواهد قرآنی و روایی است ؛ عمده احتمال دوم و سوم است.

آنچه از ظواهر آیاتِ ناظر به اصل آفرینش استنباط می شود و برخی از

احادیث نیز آن را تأیید می نماید ، همانا احتمال دوم است و اما احتمال سوم ، نه تنها از ظواهر آیات راجع به خلقت استظهار نمی شود ، بلکه بعضی از احادیث نیز آن را ناصواب می داند.

اما آیه های خلقت ؛ مانند :

(يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا) ؛^۱ ای مردم ! از پروردگارتان که شما را از نفس واحده آفرید و جفتش را نیز از او آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکند ، پروا دارید ، و از خدایی که به نام او از هم دیگر درخواست می کنید ، پروا کنید ، و خویشاوندان را (فراموش نکنید) که خدا همواره بر شما نگهبان است.

منظور از نفس در این کریمه ، همانا گوهر و ذات و اصل و واقعیت عینی شیء است ، و مراد از آن ، روح ، جان ، روان و مانند آن نیست ؛ مثلاً اگر گفته اند فلان شیء فی نفسه چنین است ؛ یعنی در ذات و هستی اصلی خود چنین است و وقتی گفته ند : « جائنی فلان نفسه »^۲ ؛ یعنی فلان کس خودش آمده است که معنای نفس ، مرادف با عین ، یعنی اصل ذات خواهد بود ؛ پس روا نیست که مباحث علم النفس کهن یا تازه را به آیه ربط داد و یا تحقیق درباره آیه محل بحث را با آیات ناظر به پیدایش نفس و نفع آن در انسان ، و رجوع آن به سوی پروردگار و دیگر مباحث قرآنی مرتبط به احکام روح انسانی وابسته دانست ؛ پس مراد از نفس همانا ذات و واقعیت عینی است.

^۱ - سوره نساء ، آیه ۱.

^۲ - تفسیر المیزان ، ج ۴ ، ص ۱۴۴.

بنابر مبنای فوق ، مفاد آیه مزبور اولاً این است که همه انسان ها از هر صنف ، خواه زن خواه مرد ، زیرا کلمه ناس شامل همگان می شود ، از یک ذات و گوهر خلق شده ند و مبدأ قابلی آفرینش همه افراد یک چیز است ، و ثانیاً اولین زن که همسر اولین مرد است ، او هم از همان ذات و گوهر عینی آفریده شده ، نه از گوهر دیگر و نه فرع بر مرد و زائد بر او و طفیلی وی ؛ بلکه خداوند اولین زن را از همان ذات و اصلی آفریده است که همه مردها و زن ها را از همان اصل خلق کرده است. آن گاه به کیفیت تکثیر نسل اشاره می شود که از حوصله این مقالت بیرون است. مطالب یاد شده را می توان از آیه (**هو الذی خلقکم من نفسٍ واحدةٍ و جعل منها زوجها ...**)^۱ ؛ او است که شما را از نفس واحدی آفرید و جفت وی را از آن پدید آورد ، و از آیه (**خلقکم من نفسٍ واحدةٍ ثمّ جعل منها زوجها ...**)^۲ ؛ آفرید شما را از نفس واحد ، سپس جفت وی را از آن پدید آورد ، استفاده نمود ؛ پس مفاد آیه های ناظر به اصل آفرینش ، همانا وحدت مبدأ قابلی خلقت همه مردان و زنان و نیز اولین مرد و اولین زن که نسل کنونی به آنها منتهی می شوند ، خواهد بود.

اما احادیث ناظر به مبدأ قابلی آفرینش ، مانند آنچه محمد بن بابویه قمی (صدوق) (قدس سرّه) به طور مسند در علل الشرایع^۳ و به طور مرسل در من لایحضره الفقیه^۴ نقل کرده است که زرارة بن اعین از حضرت امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد : نزد ما مردمی هستند که می گویند : خداوند حوا را از بخش نهایی

^۱ - سوره اعراف ، آیه ۱۸۹.

^۲ - سوره زمر ، آیه ۶.

^۳ - علل الشرایع ، ج ۱ ، باب ۱۷.

^۴ - من لایحضره الفقیه ، ج ۳ ، ص ۳۷۹.

ضلع چپ آدم آفرید؟ ! امام صادق (علیه السلام) فرمود : خداوند از چنین نسبت ، هم منزّه است و هم برتر از آن است ... ؛ آیا خداوند توان آن را نداشت که همسر آدم را از غیر دنده او خلق کند تا بهانه به دست شاعت کنندگان دهد که بگویند ، بعضی از اجزای آدم با بعض دیگر نکاح نمود ... ، سپس فرمود : خداوند بعد از آفرینش آدم ، حوا را به طور نو ظهور پدید آورد آدم (علیه السلام) بعد از آگاهی از خلقت وی از پروردگارش پرسید : این کیست که قرب و نگاه او مایه انس من شده است ؟ خداوند فرمود : این حوا است ؛ آیا دوست داری که با تو بوده و مایه انس تو شده و با تو سخن بگوید و تابع تو باشد ؟ آدم گفت : آری پروردگارا ! تا زنده م سپاس تو بر من لازم است. آن گاه خداوند فرمود : از من ازدواج با او را بخواه ، چون صلاحیت همسری تو را جهت تأمین علاقه جنسی نیز دارد و خداوند شهوت جنسی را به او عطا نمود ... ؛ سپس آدم عرض کرد : من پیشنهاد ازدواج با وی را عرضه می دارم ، رضای شما در چیست ؟ خداوند فرمود رضای من در آن است که معالم دین مرا به او بیاموزی

این حدیث ، گرچه مفصل است و از لحاظ سند نیاز به تحقیقی بیشتر دارد ، چون برخی آحاد سلسله مشترک و برخی مجهول اند ؛ چنان که بعضی از مضامین آن هم نیاز به توضیح بیشتر دارد ، ولی مطالب مهم و سودمندی از آن استفاده می شود که به بعضی از آنها اشاره می شود :

۱. خلقت حوا از ضلع و دنده چپ آدم صحیح نیست.

۲. آفرینش حوا همانند خلقت آدم بدیع و نو ظهور بوده و مستقل است.

۳. نزدیکی و نگاه آدم به حوا ، مایه انس وی شده است و خداوند نیز همین اصل را پایه برقراری ارتباط بین آنها قرار داده ، و این انس انسانی قبل از ظهور غریزه شهوت جنسی بوده ، زیرا جریان غریزه ، مطلبی است که بعداً مطرح می شود.

۴. خداوند گرایش جنسی و شهوت زناشویی را بر آدم (علیه السلام) القا نمود و این در حالی است که جریان انس و دوستی قبلاً برقرار شده بود.

۵. بهترین مهریه و صداق ، همانا تعلیم علوم الهی و آموختن معالم دین است که خداوند آن را به عنوان مهر حضرت حوا بر آدم قرار داده است.

۶. بعد از ازدواج ، آدم به حوا گفت : به طرف من بیا و به من رو کن و حوا به او گفت : تو به سوی من رو کن ، خداوند امر کرد که آدم برخیزد و به طرف حوا برود و این همان راز خواستگاری مرد از زن است ؛ و گرنه زن به خواستگاری مرد برمی خواست ؛ البته منظور از این خواستگاری ، آن خطبه قبل از عقد که در این حدیث مبسوط آمده نیست.

تا اینجا روشن شد که آفرینش زن و مرد از یک گوهر است و همه زنان و مردان ، مبدأ قابلی واحد داشته ؛ چه اینکه مبدأ فاعلی همه آنها خدای یگانه و یکتا است و هیچ مزیتی برای مرد نسبت به زن در اصل آفرینش نیست ، و اگر برخی از روایات عهده دار اثبات این مزیت ند ، یا از لحاظ سند نارسا و یا از جهت دلالت ناتمام ند ، و اگر فرضاً از هر دو جهت تام باشند ، چون مسئله مورد بحث ، یک امر تبعیدی محض نیست ، نمی توان آن را نظیر مسائل فقهی صرف ، با یک دلیل ظنی غیر قطعی ثابت کرد ؛ مگر در حدّ مظنه و گمان که سودمند به حال مسائل علمی نخواهد بود.

همان گونه که قبلاً اشاره شد ، اصل در تأسیس خانواده بر اساس مهر و رأفت و گرایش و جاذبه ، همانا زن است ؛ چنان که اصل در تشکیل خانواده از لحاظ مدیریت و تأمین هزینه و تعهد کارهای اجرایی و سرپرستی و دفاع از حوزه تدبیر خانواده مرد است ؛ مطلب دوم نیازی به اثبات ندارد ، زیرا شواهد قرآنی مانند (الرجال قوامون علی النساء) و ... بر این امر گواهی می دهد و سیره رایجه مسلمین نیز آن را تأیید می کند ؛ عمده اثبات مطلب اول است.

چون تحلیل عمیق هر مطلب مرهون تبیین مبادی تصویری آن است ؛ چنان که در گرو پذیرش مبادی تصدیقی آن است ، تأکید بر این نکته را لازم می داند که یکی از مهم ترین مبادی تصویری مسئله فوق ، تمایز بین مهر عاطفی و انس عقلی از یک سو و گرایش غریزی و شهوت حیوانی از سمت دیگر است ، تا اساس خانواده بر محور دوستی انسانی و عقلی تأمین گردد ، نه بر مدار شهوت جنسی ، و نقش زن به عنوان مظهر جمال الهی در چهره انسان روشن شود ، نه به عنوان عامل رفع شهوت به صورت یک جنس ماده.

شوق و علاقه بین دو چیز ، یک پیوند خاص وجودی است و حقیقت هستی نیز دارای مراتب تشکیکی است ، از این جهت اشتیاق و کشش در تمام ذرات هستی هست ، لیکن در هر مرتبه ، حکم خاص همان درجه را دارد ؛ گاهی به صورت جذب و دفع در نهاد گوهرهای کان ظهور دارد ، و زمانی به صورت اخذ و اعطا و مانند آن در گیاه های رُستنی جلوه می نماید ، و گاهی به عنوان شهوت و غضب در حیوان های غیر معلم پدید می آید ، و گاهی به صورت میل و نفرت در حیوان های تربیت شده و برخی از افراد تربیت نشده انسانی ظهور می کند ، و آن گاه فاصله های طولانی را طی

می نماید تا به صورت توّلی و تبرّی و حبّ فی الله و بغض فی الله و ... تجلی نماید.

آنچه در این مسئله مهم است ، توجه به این نکته است که آیا راز آفرینش زن و مرد ، و سرّ گرایش این دو به هم ، و انگیزه تأسیس خانواده و تربیت انسان کامل ، همانا گرایش جنسی است که هدفی جز اطفای نائره شهوت نداشته و در حیوانات وحشی نیز بیش از انسان یافت می شود و جاهلیت جدید ، چونان جاهلیت کهن به آن دامن می زند ، و یا راز انعطاف زن و مرد و هدف تشکیل حوزه رحامت و پرورش مسجود فرشتگان و جلوه خلیفةاللهی و جامع جلال و جمال و همه اسمای خداوندی ، همانا گرایش عقلی و مهر قلبی و انس اسمایی است ، تا بتواند ملائکه تربیت نماید و فرشتگان فراوانی را به خدمت بگیرد و راز بسیاری از اسرار آفرینش را حلّ نماید ؟

چون گرایش جنسی در حیوان های نر و ماده نیز یافت می شود و درباره آفرینش حیوان ماده ، انگیزه ویژه ای ، مگر همان راز عمومی خلقت و کیفیت خلق زوجین از هر جنس گیاهی و حیوانی مطرح نیست ؛ بنابراین ، راز اصیل آفرینش زن ، چیزی غیر از گرایش غریزی و اطفای نائره شهوت خواهد بود که خداوند آن را آرامش زن و مرد بیان کرده و اصالت را در ایجاد این آرامش به زن داده و او را در این امر روانی اصل دانسته و مرد را مجذوب مهر زن معرفی کرده ست ؛ ضمن آنکه حقیقت هر دو را یک گوهر دانسته و هیچ امتیازی از لحاظمبدأ قابلی آفرینش بین آنها قائل نشده است. در سوره اعراف می فرماید : (هو الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها لیسکن إليها ...)^۱.

^۱ - سوره اعراف ، آیه ۱۸۹.

منظور از نفس واحده ، همان حقیقت واحده و گوهر واحد است ؛ یعنی مبدأ قابلی همه شما انسان ها یک حقیقت است و در این امر ، هیچ فرقی بین زن و مرد نیست ؛ چنان که هیچ امتیازی بین انسان اوّلی و غیر اوّلی نیست و این گونه از تعبیرها ، همانند تعبیر به بنی آدم است که شامل همه انسان ها حتی حضرت آدم (علیه السلام) نیز خواهد شد ؛ نظیر آیه ذریّه : **(وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ...)** ؛^۱ و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ، ذریه آنان را برگرفت ... که این اخذ میثاق ، اختصاصی به فرزندان آدم ندارد ، بلکه شامل آن حضرت هم خواهد بود.

کلمه نفس در آیه مزبور ، تأنیث سماعی و مجازی دارد ، نه حقیقی ، و تأنیث کلمه واحده به همین لحاظ است و معنای نفس واحده ، همانا حقیقت واحد اصل فارد است.

منظور از زوج در این آیه نیز زن است که همسر مرد است و بهترین تعبیر از زن ، کلمه زوج است نه زوجه که جمع آن ازواج است نه زوجات ، و تعبیر از زن به کلمه زوجه فصیح نیست ، بلکه راغب در مفردات آن را لغت ردیئه دانسته و به همین خاطر ، در هیچ قسمت از قرآن از زن به عنوان زوجه و از زنان دنیا یا آخرت ، به عنوان زوجات یاد نشده ، بلکه فقط به عنوان زوج و ازواج یاد شده است.

چون عنوان زن با تعبیر زوج مطرح شده ، قهراً مرد به عنوان شوهر از آیه استفاده می شود و ضمیر مذکر **(لیسکن)** به مرد برمی گردد ؛ یعنی مرد بدون آفرینش زن ، سکینت و آرامش ندارد و نیازمند به انیس است.

^۱ - سوره اعراف ، آیه ۱۷۲.

مرجع ضمیر موءنث (إلیها) نفس واحده نیست ، بلکه به زوج برمی گردد ؛ یعنی زن و مفاد آن چنین می شود که گرایش آنسی مرد به زن است و بدون آن مانوس نیست و با وی انس گرفته و آرام می شود.

در سوره روم نیز می فرماید : (و من آیته ان خلق لکم من أنفسکم أزواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودةً ورحمةً ان فی ذلک غ یات لقوم یتفکرون) ؛^۱ و از نشانه های او اینکه از خودتان همسرانی برای شما آفرید ، تا بدان ها آرام گیرید ، و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری ، در این نعمت برای مردمی که می اندیشند ، نشانه هایی است.

مطالبی که از این آیه کریمه استنباط می شود ، غیر از آنچه از آیه سوره اعراف استظهار شد ، عبارت است از :

۱. تمام زن ها از لحاظ گوهر هستی و اصل مبدأ قابلی ، همتای مردان ند و خلقت هیچ زنی جدای از خلقت مرد نیست ؛ البته مسئله طینت حکم جدایی دارد که طینت اولیای الهی از غیر آنها ممتاز است ، و آن بحث اختصاصی به زن یا مرد ندارد ، و در این همتایی ، بین نخستین انسان و انسان های بعدی فرقی نیست ؛ چنان که در این جهت ، امتیازی بین اولیا و دیگران نیست.

۲. تمام زن ها از لحاظ حقیقت از سنخ گوهر مردان اند ، نظیر آنچه درباره رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تعبیر شده است که (لقد من الله علی المؤمنین إذ بعث فیهم رسولاً من أنفسهم ...) ؛^۲ خداوند منت نهاد بر مؤمنین ، آن گاه که در

۱- سوره روم ، آیه ۲۱.

۲- سوره آل عمران ، آیه ۱۶۴.

میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت و ... ، و (**لقد جاءكم رسول من نفسكم عزیز علیه ما عنتم...**) ؛^۱ پیامبری از خودتان به سوی شما آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید.

البته تفاوت فراوانی بین وجود نورانی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و دیگران وجود دارد ؛ لیکن آنها باعث نمی شود که وجود مبارک رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) نوعی جدای از نوع متعارف انسان باشد ؛ چنان که وجود نورانی حضرت فاطمه زهرا^۱ دارای امتیازهای فراوانی است که در غیر انبیا و ائمه (علیهم السلام) یافت نمی شود و این تمایزهای معنوی ، مانع وحدت نوعی آن حضرت با زنان و مردان دیگر نخواهد بود.

۳. منشأ گرایش مرد به زن و آرمیدن مرد در سایه انس به زن ، همانا مودت و رحمتی است که خداوند بین آنها قرار داده و این مودت الهی و رحمت خدایی ، غیر از گرایش غریزی نر و ماده است که در حیوان ها هم موجود است ، و در قرآن کریم از گرایش شهوی حیوان ها به عنوان آیه الهی یاد نشده و روی آن اصراری دیده نمی شود.

آنچه در حدیث زرارة از حضرت امام صادق (علیه السلام) رسیده نیز همین معنا را تأیید می نماید که اصالت در گرایش مرد به زن ، همان محبت الهی است ، زیرا مسئله شهوت جنسی ، بعد از انس انسانی حضرت آدم به حوا به او داده شد و در مرتبه قبلی که سخن از مهر قلبی است ، سخن از غریزه شهوی اصلاً مطرح نبوده و نیست.

^۱ - سوره توبه ، آیه ۱۲۸.

از این رهگذر، زن محبوب رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) واقع شده است که فرمود: «**حَبَّبَ الی من دنیاکم النساء و الطیب و جعل قرّة عینی فی الصلاة**»،^۱ و در پرتو همین نگرش است که حضرت امام باقر (علیه السلام) از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل نموده است: «**ما بنی بناء فی الإسلام أحبُّ إلى الله تعالی من التزویج**»،^۲ و حضرت امام صادق (علیه السلام) از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل فرموده است: «**من تزوّج أحرز نصف دینه ...**»،^۳ و حضرت امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «**أكثر الخیر فی النساء**».^۴

اگر جریان هماهنگی زن و مرد با بصیرت ملکوتی مشاهده شود، حکم آن همین است که بیان شد، و اگر با نگاه مُلکی دیده شود، حکمش آن است که انسان کامل، یعنی حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) جامع جلال و جمال الهی می فرماید: «**حیاء یرتفع، و عورات تجتمع، أشبه شیء بالجنون، الاصرار علیه هرم، الافاقه منه ندم ...**»^۵؛ یعنی هنگام زناشویی حیا و شرم رخت برمی بندد و عورت ها باهم جمع می شوند، شبیه ترین چیز به دیوانگی است، اصرار بر آن مایه پیری است و به هوش آمدن از آن با پشیمانی همراه است... و چیزی که مایه ارتفاع شرم و پایه پشیمانی و نزدیک به جنون است، سنّت نخواهد بود، بلکه همان سکینت و مودت و رحمت که جاذبه ای الهی بین مرد و زن است و اساس تشکیل حوزه رحامت و تأسیس سلسله ارحام و

^۱ - الخصال، ج ۱، ص ۱۶۵.

^۲ - من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۳.

^۳ - همان.

^۴ - همان، ص ۳۸۵.

^۵ - شرح غرر الحکم، ج ۳، ص ۴۱۷.

محارم ، و تأمین روابط مهرآمیز خانوادگی و زمینه ساختار نظام برین انسانی است که سنت دیرین انبیا و به ویژه خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها است.

از این رهگذر ، بعضی از فقهای گرانقدر اسلام ، پیمان نکاح را یک عقد معاوضی بین دو نفر به نام زن و شوهر ندانسته ، بلکه آن را یک معاهده مشوب به عبادت می دانند و لزوم عقد نکاح را که از عقود لازمه است ، همانند عقد بیع ، اجاره و ... نمی دانند و شرط خیار را در آن باطل می شمارند.

توضیح مطلب آن است که در بطلان عقد نکاح به وسیله شرط خیار ، بین فقها اختلاف است ، زیرا لزوم عقدهای لازم دو قسم است : قسم اول لزوم حقی و قسم دوم لزوم حکمی. در قسم اول ، چون لزوم عقد ، حق طرفین معامله است ، گذشته از آنکه با خیارهای تأسیس شده از طرف شرع اسلام ، همانند خیار مجلس و خیار حیوان (با قیود خاصه اش) قابل فسخ است ، با خیارهای تنفیذی که اصل آن در بین عقلا سابقه دارد ، مانند خیار تعذر تسلیم ، خیار تبعض صفقه و ... قابل فسخ است و نیز با شرط خیار ، بدون ظهور یکی از اسباب یاد شده ، صلاحیت فسخ را دارد ، و گذشته از همه اینها می توان آن را با تقایل طرفین ، اقاله و منحلّ کرد ، چون حق طرفین است و با تراضی آنان صلاحیت انحلال را دارد ، اما قسم دوم ، چون لزوم در آن حق طرفین نیست ، بلکه حکم خداست ، نه حق محض متعاملین ؛ لذا جز در مورد تجویز شرع ، نظیر طلاق یا ظهور عیب مایه فسخ ، نمی توان آن را منحلّ کرد ؛ از این جهت اقاله پذیر نخواهد بود ، پس نمی توان در آن شرط خیار کرد.

غرض آنکه نظر برخی از فقها درباره بطلان شرط خیار در عقد نکاح آن است که در آن شائبه عبادت وجود دارد ، نه آنکه صرف عقد معاوضی

باشد^۱ و ضمن آنکه برای بطلان شرط خیار به اجماع استدلال می شود، به بعضی از وجوه اعتباری نیز تمسک می شود؛ مانند آنکه شرط خیار سبب ابتذال زن و هتک حیثیت او است.

نگرش اسلام به زن و تنظیم حقوق او و اینکه حیثیت وی جنبه حق الله دارد، نه حق الناس، و هتک حرمت او برای احدی روا نیست و همگان موظف به پاسداری از مقام زن هستند، در خلال احکام دینی مشهود است؛ مثلاً اگر کسی به حیثیت وی تجاوز کرده و ناموس او را هتک کند، باید محدود شود و هیچ چیزی مایه سقوط حدّ زانی نیست، نه رضایت همسر و نه رضایت خود زن، زیرا ناموس او جنبه حقّ الله دارد و نظیر مال نیست که اگر به سرقت رفت و مسروقّ منه رضایت داد، حدّ ساقط گردد، ولی تمدن غرب یا شرق مادی گرا، ناموس زن را همچون کالا می دانند؛ لذا با تراضی زن یا رضایت همسر، متهم تبرئه می شود و پرونده مختوم اعلام می گردد؛ نظیر آنچه در جاهلیت کهن رواج داشت، ولی با آمدن دین حنیف اسلام، نه جا برای جاهلیت جدید است و نه مجال برای جاهلیت قدیم؛ **(قل جاء الحقّ و ما یبطله البطل و ما یعبده)**؛^۲ بگو حق آمد و دیگر باطل از سر نمی گیرد و بر نمی گردد.

در پایان به عنوان حسن ختام، سخن انسان کامل حضرت امیرمؤمنین (علیه السلام) که از انسان کامل دیگر جامع جلال و جمال الهی، یعنی حضرت فاطمه زهرا نقل فرموده است، بازگو می شود:

حضرت علی (علیه السلام)

^۱ - مسالک، ج ۷، ص ۱۰۱.

^۲ - سوره سبأ، آیه ۴۹.

در حدیث اربع مائه ، بعد از اینکه فرمود ، در مراسم تجهیز مرده ها گفتار خوب داشته باشید ، چنین گفته است : « فان فاطمة بنت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) لما قبض أبوها ، ساعدتها جميع بنات بنی هاشم ، فقالت : دعوا التعداد و عليكم بالدعاء »^۱ ؛ یعنی حضرت زهراً بعد از ارتحال رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به زنان بنی هاشم که او را در ماتم یاری می کردند و زینت ها را رها کرده و لباس سوگ در بر نموده و مرثیه می خواندند ، فرمود : این حالت را رها کنید و بر شماست که دعا و نیایش نمایید.

هدف در نقل این حدیث آن است که حضرت علی (علیه السلام) معصوم بوده و تمام گفته های او حجت است ، ولی برای تثبیت مطلب به سخن معصوم دیگر تمسک می کند و آن حضرت زهراً است و انسان معصوم ، تمام رفتار و گفتار و نوشتار و قیام و قعود او حجت خداست و از این جهت ، فرقی بین زن و مرد نیست و همان طور که سنت امامان معصوم (علیهم السلام) حجت است ، سنت حضرت زهراً نیز حجت شرعی و سند فقهی خواهد بود و اگر زن راه فراگیری علوم و معارف را پیش گیرد و زینت دنیا را رها کند ، چون مرد سیره و سخنش حجت است ، و اگر مرد راه علوم الهی را رها کند و به زیور دنیا سرگرم شود ، همانند زن هایی از این گونه خواهد بود ، و سرّ این تقسیم ، همانا غلبه خارجی است که در اثر نارسایی تعلیم و تربیت نظام های غیر اسلامی به نسل های دیگر منتقل شده است. از اینجا معلوم می شود ، وصف ذاتی و لایتغیر زن این نیست که سرگرم حلیه و زیور بوده و در احتجاج های عقلی و مناظره های علمی و نیز

^۱ - الخصال ، ج ۲ ، ص ۶۱۸.

مخاصمه های دفاعی غایب و محروم باشد ؛ پس آیه مبارکه (**أَوْ مَنْ يُنشِئُ فِي الْحَلِيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ** **غیر مبین**) ؛ ^۱ آیا کسی که در زیور پرورش یافته ، و در بحث و مجادله بیان روشن ندارد ؟ ! در صدد تبیین حقیقت نوعی زن و بیان فصل مقوم وی نیست که با تغییر نظام تربیتی دگرگون نشود. اکنون که جلالت زن و عظمت آفرینش وی روشن شد و جمال مهرآمیز وی در پرتو جلال فرزانهگی او آشکار شد ، رسالت وی که همانا ارائه جلال الهی در کسوت جمال دلپذیر رأفت و عاطفه است ، معلوم خواهد شد ؛ چنان که رسالت مرد ، همانا ارائه جمال دلجو در جامه جلال خردمندی است ؛ گرچه جلال و جمال از سنخ مفهوم ند نه ماهیت ، و تحدید ماهوی آنها میسور نیست ، ولی همان طور که جمال ظاهر با حواس ظاهر درک می شود ، جمال باطن نیز با حواس باطن ادراک خواهد شد. پایان سخن بهشتیان آغاز کتاب خداست که :

الحمد لله رب العالمين

قم اسفند ۱۳۶۹ عبدالله جوادی آملی

^۱ - سوره زخرف ، آیه ۱۸.